

سیف اسفرنکی و اثرپذیری وی از خاقانی

علی اصغر باباصفری

دانشیار دانشگاه اصفهان

گلپر نصری*

چکیده

سیف‌الدین اسفرنکی - شاعر پارسی‌گوی کم‌شناخته - به اقرب احتمالات در سده ششم هجری دیده بر جهان گشود. زادگاه او به گواهی نامش و اتفاق تذکره‌نویسان اسفرنک یا اسفره از توابع سمرقند است و از این نگاه دیوان او در بررسی زبان حوزه فرارود (= ماوراءالنهر) پایگاه و جایگاهی ویژه دارد.

سیف در صنعت شاعری به بسیاری از پیشینیان و هم‌روزگاران خود چشم داشته و قصاید آنان را نمونه قرار داده و استقبال کرده است؛ از خیل منظوران او می‌توان به مسعود سعد، امیر معزی، عثمان مختاری، عمیق بخاری، سنایی، انوری، مجیر بیلقانی، خاقانی و ظهیر فاریابی اشاره کرد که از این میان اقبال او به شعر خاقانی نظرگیرتر و از لونی دیگر است.

در این مقاله شماری از همانندی‌های واژگانی و معنایی میان ابیات سیف اسفرنکی و خاقانی را به دست داده‌ایم؛ این همانندی‌ها می‌تواند نشان از آن داشته باشد که سیف دیوان خاقانی را از نظر گذرانده است.

کلیدواژه‌ها: سیف اسفرنکی، خاقانی، همانندی‌های لفظی و معنایی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان golpar.nasri@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۱

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۸

مقدمه

سیف اسفرننگی، چنان که از نامش برمی آید، از مردم ماوراءالنهر بود؛ تاریخ تولد این سراینده به درستی روشن نیست و تذکره‌نویسان و تاریخ‌پژوهان، در باب زمان ولادت او همداستان نیستند؛ زبیده صدیقی، جامع دفتر اشعار سیف، به دلالتِ بیتی از دیوان، سال ۵۸۱ را برای تولد او پذیرفته، اما چنان که استاد ذبیح‌الله صفا نوشته است، آن تاریخ را در بیتِ منظور، ۵۷۱ نیز می‌توان خواند. جدا از آن، قصیده‌مشمول بر بیت - بنا بر قول مصحح در هامش صفحه ۵۴۴ - در پنج نسخه از نسخ نه‌گانه‌ای که او دستیاب کرده است، وجود ندارد. بیت مورد بحث این است:

مرا مادر پس از تاریخ هجرت به سال پانصد و هشتاد و یک زاد

(اسفرننگی، ۱۳۵۷: ۵۴۴)

زبیده آن‌چه اکثر تذکره‌نویسان درباره زندگی او نگاشته‌اند، چنین است: مولانا سیف‌الدین، مردی طالب علم و اهل فضل بود؛ در زمان ایل ارسلان خوارزمشاه از بخارا به خوارزم آمد و از ستایش‌گران سلطان محمد بن تکش (ملقب به سنجر ثانی) شد و قصاید نیکو در مدح او سرود. سیف از خاقانی تتبع می‌کرد و در شاعری طرزی اوسط داشت (برای اطلاع از برخی گفته‌های تذکره‌نویسان ر.ک. دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۱۲۶ و ۱۲۷؛ ملک‌شاه حسین، ۱۳۸۶: ۱۵۷؛ امین احمد رازی، بی تا: ۴۴۹-۴۵۵؛ آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۳۰۹-۳۱۱؛ شیرعلی خان لودی، ۱۳۷۷: ۳۵؛ رحم‌علی خان ایمان، ۱۳۸۶: ۳۱۹-۳۲۰؛ صدیق حسن خان، ۱۳۸۶: ۳۴۵؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۷۰۹).

شاید بتوان تاریخ‌شمار زندگی سیف را به قرینه نام ممدوحانی که در دیوان از آنان سخن رفته و غالباً در عناوین قصاید ذکر شده است تدوین کرد، اما آن هم کار آسانی نیست؛ مثلاً عناوین شماری از قصاید در دیوان نشان می‌دهد که شاعر آن‌ها را در مدح «سیف‌الدین باخرزی» انشاد کرده است؛ از جمله آن‌ها، یک قصیده چنین آغاز می‌شود:

ای ز جلال تو جاه مسند و دین را خاک درت کحل دیده روی زمین را

در اثنای قصیده می‌خوانیم:

صورت اخلاص خاندان تو دیده
آینهٔ عقل بس معاینه بین را
در ربض حصن خانوادهٔ برهان
چرخ چو بنهاد خشت بازپسین را
گفت که عرادهٔ فنا نکند پست
کنگرهٔ ارتفاع طالع این را
(اسفرننگی، ۱۳۵۷: ۷۵)

سپس خطاب به ممدوح می‌گوید:

واسطهٔ عقد خاندان تویی ارچه
صورت نامی است خصم پرده‌نشین را
(همو، ۱۳۵۷: ۷۶)

آیا به قرینهٔ ذکر «خانوادهٔ برهان»، محتمل نیست قصیده در مدح یکی از بزرگان آل برهان (خاندانی مشهور در ماوراءالنهر معاصر سلاجقه و خوارزمشاهیان) به سلک نظم درآمده باشد؟ هم‌چنان که - بنابر قول مصحح - عنوان قصیده در یکی از نسخه‌ها چنین است: «فی الحق صدر العالی افتخار جهان» (اسفرننگی، ۱۳۵۷: ۷۴) و در بیت سوم از همین قصیده شاعر سروده است:

نام تو سرمایه افتخار جهان را
دور تو دیباچه کارنامهٔ دین را
(همو، ۱۳۵۷: ۷۴)

که ظاهراً «افتخار جهان» ایهامی به لقب برادر برهان‌الدین محمد صدر جهان از خاندان معروف برهان دارد که مدتی در بخارا حل و عقد و امر و نهی به دست ایشان بود (ر.ک. زیدری نسوی، ۱۳۶۵: ۵۷ و ۳۰۹ و ۳۱۰؛ عوفی، ۱۳۳۵: ۵۹۷). البته شاعر اسفرننگی، سیف باخرزی را در شعر خویش ستوده است و اشعار بسیار با این عنوان در دیوان او هست (برای نمونه ر.ک. اسفرننگی، ۱۳۵۷: ۲۳۸/ب ۱۳). اما سخن، این است که گاه عناوین قصاید مورد وثوق نیست.

استاد صفا دربارهٔ ممدوحان سیف می‌نویسد: «از میان ممدوحان او، از همه قدیم‌تر سنجر سلجوقی (۵۵۲-۵۱۱) است (؟) از ممدوحان وی‌اند: خسروملک غزنوی و تاج‌الدین محمودخان بن محمد ارسلان (م. ۵۵۸) که بعد از سنجر، چندی به جای او

سلطنت داشت و آخر، به دست مؤیدالدین آی‌ابه کور شد. وی، بیشتر خوارزمشاهیان را مدح می‌گفت و «سنجر» را در قصاید او باید محمد خوارزمشاه، ملقب به سنجر ثانی دانست» (صفا، ۱۳۷۱: ۲/ ۷۹۵-۷۹۶).

آیا او مداح سلطان سنجر بوده است؟ استاد صفا چنان که دیدیم، در این باره با تردید سخن گفته و از مخلص کلام او چنین بر می‌آید که سنجر را در قصاید سیف، باید علاءالدین محمد خوارزمشاه دانست، اما با تدقیق در دنباله سخن استاد در کتاب تاریخ ادبیات می‌توان دریافت که ایشان سنجر سلجوقی را نیز از ممدوحان سیف می‌داند، زیرا در باب زمان مرگ شاعر نوشته است:

تاریخ وفات سیف اسفرنکی را تذکره‌نویسان ۶۷۲ نوشته‌اند و گفته‌اند هنگام وفات هشتاد و پنج ساله بود. اگر صحت این قول را بپذیریم، باید ولادت او در سال ۵۸۷ اتفاق افتاده باشد و حال آن که این شاعر، معاصر سنجر و محمودخان بن محمد ارسلان بوده و آنان را ستوده است؛ یعنی سنجر را که به سال ۵۵۲ در گذشته، ۳۵ سال پیش از ولادت خود (!) مدح گفته و محمودخان را که در سال ۵۵۷ به فرمان مؤید آی‌ابه کور شده و در ۵۵۸ در گذشته، بیست و پنج سال پیش از آن که به جهان آید (!) (صفا، ۱۳۷۱: ۲/ ۷۹۶).

اما از نظر تاریخی بسیار بعید و شاید نامحتمل به نظر می‌رسد که سیف اسفرنکی، مداح سنجر سلجوقی (متوفا به ۵۵۲) باشد. هرچه در دیوان جست‌وجو کردیم، شعری نیافتیم که بتوان گفت در ستایش سنجر سلجوقی سروده شده است. دیوان او در بسیاری مواضع، نشان‌هایی دارد که به دلالت آن می‌توان دریافت مقصود از «سنجر»، علاءالدین محمد بن تکش خوارزمشاه است؛ فی‌المثل این قصیده:

بسان چشمه خورشید آب ملک شد روشن ز گرد مویک سلطان علاء الدین و الدنيا
شه خسرو نشان سنجر که چون در صف کین آید مجوف گردد از تیرش چو ناوک نیزه اعدا
(اسفرنکی، ۱۳۵۷: ۸۶، نیز ر.ک. ص ۴۲۹، ب ۳)

عنوان قصیده‌ای دیگر چنین است: فی‌الملک الکبیر افتخار الملوک سنجر ملک البخاری؛ در بیت دوم سراینده، ممدوح را «ارسلان سنجر ملک» می‌خواند و در بیت سوم او را با لقب «علای دین» (علاءالدین: محمد خوارزمشاه) خطاب می‌کند (ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۴۳۰؛ نیز ص ۳۱۳ و ۳۱۴/ب ۲۶).

ظاهراً اشتهاار علاءالدین محمد به لقب «سنجر ثانی» از آن‌جا است که او را «بر سبیل معهود در القاب» اسکندر ثانی می‌نوشتند. سلطان گفت: «امتداد مدت سنجری در ملک زیادت بودست؛ تفاؤل را اگر نویسند، سنجر نویسند» (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۶: ۴۳۱).

در دیوان سیف اشعاری چند هم در ستایش قطب‌الدین حبش عمید (وزیر جغتای بن چنگیز) به چشم می‌خورد که در برخی از آن‌ها نام او نیز بیان شده است:

شاه عمید آن حبش آن که کند آفتاب	قندز شب‌پوش او از مژه حور عین
صدر جهان قطب دین میر عمید آن که هست	رشته جان در ثناش سبحة روح‌الامین
مفخر دنیا حبش آن که بود در شرف	قاعده حصن ملک واسطه عقد دین

(همو، ۱۳۵۷: ۳۹۸ و ۳۹۹)

نیز چند قصیده در مدح بهاء‌الدین مرغینانی (وزیر بیسو بن جغتای بن چنگیز) در دست است (برای نمونه ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۳۶۸، ۴۳۵) که برخی از آن‌ها به یقین در زمان صدارتش سروده شده زیرا شاعر بارها او را «صدر» خوانده است (ر.ک. همو، ۱۳۵۷: ۴۳۵، ب ۱۳ و ۱۴ و ۴۳۶، ب ۳۴). این مرغینانی همان کسی است که جغتای، او را به سبب فضل و دانش، از فرزندان حبش عمید برتر داشت و به خدمت‌گزاری پسر خود، بیسو گماشت. سپس منصب وزارت به او مفوض شد و «حبش عمید مصروف گشت». از این‌جا حبش عمید، کینه بهاء‌الدین را بیش از پیش در دل گرفت و «به وقت فرصت، سینه را تشقی داد»؛ فرمان داد تا او را در میان نمدی پیچیدند و بدان سان که نمد می‌مالند، اجزا و اعضای او را ریزه کردند (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۶: ۳۱۴ و ۳۱۵). سیف، چنان‌که گفتیم این هردو تن را در شعر خویش ستوده است.

شاعر اسفرننگی، قصاید بسیاری از سرایندگان هم عصر و سلف را جواب گفته و نسبت به برخی از آنان، دعوی برتری کرده است؛ از جمله در مطاوی قصیده‌ای در مدح برهان‌الدین شیخ‌الاسلام سمرقندی سروده است:

صدرا در این دوران منم کافزون بود در هر فنم
یک خوشه چین خرم منم صد چون مجیر بیلقان
(همو، ۱۳۵۷: ۴۱۲)

و جایی دیگر چنین گفته است:

من بنده که نسخ کردم از شعر
آثار مجیر بیلقان را
(همو، ۱۳۵۷: ۱۱۳)

هم چنین معارض قصیده‌ی ظهیرالدین فاریابی شده که مطلعش این است:
شرح غم تو لذت شادی به جان دهد شکر (ذکر) لب تو طعم شکر با دهان دهد
(ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۱۰)

و در جواب سروده:

آن را که غمزه تو ز کشتن امان دهد این است خون‌بها که به یاد تو جان دهد
(اسفرننگی، ۱۳۵۷: ۱۸۴)

شعر و سخن سیف یادآور طرز و طور خاقانی است. او چیره‌دستی خود را در ابداع معانی با خاقانی قیاس می‌کند و پیداست که خود را تالی و پیرو خاقانی می‌داند و در مقام خودستایی می‌گوید:

نیک داند کاندرا ابداع معانی مرا کس نبوده است از ورای دور خاقانی مثال
(همو، ۱۳۵۷: ۳۰۸)

و:

کین طرز نگفته است از ارباب سخن هرگز تا غایت عهد من کس از پس خاقانی
(همو، ۱۳۵۷: ۴۶۷)

سیف اسفرننگی، شمس‌الدین محمد بن مؤید حدادی، مشهور به شمس خاله را درک کرده است؛ نام این شاعر چند بار در دیوان سیف آمده است؛ شگفت این که سرایندهٔ اسفرننگی گاه شمس خاله را ستوده و در تمجید از سحر قلم او داد سخن را به تمامی داده و گاه لفظ او را «فریب ابلهان» و بیت او را «از آن این و آن» شمرده است (برای نمونه قس. همو، ۱۳۵۷: ۳۸۳، ب ۹-۱۱ با ص ۴۱۲، ب ۳۳ و ۳۴).

از آن‌جا که در این مقاله، پاره‌ای از مشترکات لفظی و معنایی میان شعر سیف اسفرننگی و خاقانی را به دست داده‌ایم، در این جا تنها به ذکر شواهدی در تأیید اثرپذیری سیف از شعرای دیگر بسنده می‌کنیم:

فرخی سیستانی:

برآمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

(دیوان/۱)

سیف اسفرننگی:

در آن ساعت که از کوشش سر گرز گران گردد چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

(دیوان / ۸۷)

عثمان مختاری:

مسلمان کشتن آیین کرد چشم نامسلمانش به نوک ناوک مژگان که پرزهرست پیکانش

(دیوان/ ۲۳۷)

سیف اسفرننگی:

همیشه تا بود ورد زبان مردم عاشق مسلمان کشتن آیین کرد چشم نامسلمانش

(دیوان / ۲۹۵)

عمیق بخاری:

روز رزم او چو رایت‌های او صف برکشند اختران از بیم سر در نیلگون چادر کشند

(دیوان / ۱۹۷)

سیف اسفرننگی:

دختران نعلش روز احتساب عدل او بربط و ناهید را در گوشه چادر کشند
(دیوان / ۱۹۵)

عمیق بخاری:

سیرم از خوان سیه کاسه گردون هرچند قرص مهر و مهم آرایش خوان می‌بینم
(دیوان / ۱۹۹)

سیف اسفرنگی:

برای دعوت ابله فریب هر سیه کاسه دو قرص بی‌نمک داری نهاده روز و شب بر خوان
(دیوان / ۳۴۷)

سنایی:

افسر زرین همی بر تارک نرگس نهد گوشوار زمردین در گوش سیسنبر کشد
(دیوان / ۷۳۵)

سیف اسفرنگی:

وز سر زلف بنفشه خادمان خلق او حلقه‌های عنبرین در گوش سیسنبر کشند
(دیوان / ۱۹۵)

سوزنی سمرقندی:

خسرو بهرام تیری کز گشاد شست تو ز آفتاب و مه سپر بر سر کشد بهرام تیر
(دیوان / ۱۷۵)

سیف اسفرنگی:

خسرو بهرام تیر رستم بهمن کمان موسی داوود درع مهدی عیسی شیم
(دیوان / ۳۱۳)

انوری:

آن که ز تأثیر عین نعل سمندش قلعه بدخواه ملک رخنه چو سین است
(دیوان / ۸۷)

سیف اسفرنگی:

علم تو کوهی است کز نهیب سه حرفش تیغ سر کوه رخنه رخنه چو سین است
(دیوان / ۱۶۹)

انوری:

روزی که دوان بر اثر آتش شمشیر چون باد خورد شیر علم شیر اجم را
(دیوان / ۷)

سیف اسفرننگی:

روز و غا بشکند به پنجه هیبت شیر سراپرده تو شیر اجم را
(دیوان / ۸۰)

انوری:

ای قاعده تازه ز دست تو کرم را وی مرتبه نو ز بنان تو قلم را
(دیوان / ۶)

سیف اسفرننگی:

آن که به تدبیر کارسازی دولت قاعده‌ای نو نهاد جود و کرم را
(دیوان / ۷۹)

انوری:

بر ماه مشک داری و بر سرو بوستان در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب
(دیوان / ۱۹)

سیف اسفرننگی:

گر هیچ وقت جلوه در آینه بنگری در مشک ماه بینی و در عنبر آفتاب
(دیوان / ۱۱۷)

این دو بیت از انوری:

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رایض اقبال تو کرده است و بس توسن ایام را یکباره رام
(دیوان/۲۰۸)

امن را بازوی انصاف تو می‌بخشد زور چرخ را رایض اقبال تو می‌دارد رام
(دیوان/۲۱۸)

سیف اسفرننگی:

تو آن هلال رکابی که هست توسن چرخ به دست رایض اقبال کامران تو رام
(دیوان/۳۲۸)

مجیرالدین بیلقانی:

گشت بازار ظفر تیز و قد دولت راست چون چه؟ همچون قلم و تیغ ز تیغ و قلمش
(دیوان/۳۶۴)

سیف اسفرننگی:

از تو بازار ظفر تیز چنان شد کامروز نیست جز گرز غلامان تو در رزم گران
(دیوان/۴۱۷)

نظامی:

تابان دم گـرگ در سـحرگاه چون یوسف چاهی از بن چاه
(لیلی و مجنون/۱۷۸)

سیف اسفرننگی:

گرگ سحر چو یوسف از چاه افق برآمده فصل گل و سماع تو وقت صبح و خفته ما
(دیوان/۶۱)

دیوان اشعار سیف‌الدین اسفرننگی، قریب به سی سال پیش، به کوشش دکتر زبیده صدیقی، در مولتان پاکستان به چاپ رسید. این دیوان بر حسب قول مصحح، با مقابله نه نسخه و با محوریت نسخه‌ای از کتابخانه گنج‌بخش پاکستان در سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۷ش طبع شده است. اما پس از گذشت سی سال، تصحیح منقح و بازبینی دقیقی می‌طلبد. مقصود از این سخن، البته بی‌قدر جلوه دادن کار و همت مصحح، آن هم با امکانات

مطبعی ناچیز آن زمان و آن سامان نیست، اما پاره‌ای نواقص و کاستی‌ها به این دیوان راه یافته است که در مواردی نیازمند تصحیح و در مواضعی، نیازمند تحشیه و پی‌نوشت است؛ برای نمونه، این غزل از انوری، با چند تفاوت جزئی در دیوان سیف مضبوط است:

مرا با دلبری کاری بیفتاد	دلسم را روز بازاری بیفتاد
مسلمانان مرا معذور دارید	دلسم را ناگهان کاری بیفتاد
دلسم با عشق دست اندر کمر زد	بسی کوشید و یکباری بیفتاد
...دلسم سجادهٔ عشقش برافشاند	از آن سجاده زناری بیفتاد
...مرا افتاد بر بالای او کار	نه بر بالای من کاری بیفتاد

(دیوان انوری / ۷۹۵، دیوان سیف / ۶۲۵)

باری، چنان که پیشتر گفتیم، بسیاری از قصاید شاعر اسفرننگی، خاقانی وار است و سیف، در مضمون و آهنگ و قافیه و ردیف به اقتضای خاقانی رفته است. اثرپذیری سیف را از استاد شروان در پنج مقوله دسته‌بندی کرده‌ایم که ذیلاً نمونه‌هایی از آن را می‌بینید.

اثرپذیری سیف اسفرننگی از خاقانی

الف) تضمین: سیف‌الدین گاه نیم بیتی از خاقانی را به عین، در گفتار خود گنجانده است و به اصطلاح از شعر خاقانی تضمین کرده است؛
خاقانی:

جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا	باز هم تا خط بغداد فکن بار مرا
----------------------------------	--------------------------------

(دیوان / ۳۹)

سیف اسفرننگی:

خط بغداد که پرداختهٔ خاقانی ست	چون نشد کشف به اندیشهٔ بسیار مرا
دل ندادم که در آن حال تو را گویم خیز	جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا

(دیوان / ۹۱)

خاقانی:

ما فتنه بر توایم و تو فتنه بر آینه
 ما را نگاه در تو، تو را اندر آینه
 (دیوان / ۳۹۸)

سیف اسفرننگی:

صدرا شنیده‌ای که بر این وزن گفته‌اند
 ما فتنه بر توایم و تو فتنه بر آینه
 (دیوان / ۴۳۶)

ب) همانندی در مضمون: شماری از ابیات سیف اسفرننگی بیش و کم، درون‌مایه‌ای شبیه به برخی از سروده‌های خاقانی دارد، بی‌آن‌که در وزن و ردیف و قافیه همانند باشند؛ این اشتراک، البته بیشتر میان مصاربع برقرار است و نه ابیات.

خاقانی:

بهر مزدوران که محروان بدند از ماندگی
 قرصه کافور کرد از قرصه شمس الضحی
 (دیوان / ۲۱)

سیف اسفرننگی:

عیسی جانی و من در تب سرسام عشق
 قرصه کافور ساز از نفس صبحدم
 (دیوان / ۳۱۴)

خاقانی:

روی چو صبحش مرا از الم دل رهاند
 عیسی و آنکه الم جنت و آنکه عذاب
 (دیوان / ۴۶)

سیف اسفرننگی:

جنش صفرای من مایه سودای توست
 زشت بود این که تو عیسی و من در الم
 (دیوان / ۳۱۴)

خاقانی:

صبح تا آستین پرافشانده است
 دامن عنبر تر افشانده است
 (دیوان / ۸۱)

سیف اسفرنگی:

خیز که صبح برفشانند از سرحال آستین پردگیان صبح را برگ و نوا بساز هین
(دیوان / ۳۹۲)

خاقانی:

بادیه باغ بهشت و بر سر خوان‌های حاج پرّ طاووس بهستی را مگس‌ران دیده‌اند
(دیوان / ۹۱)

سیف اسفرنگی:

تنگ شکر تو راست باری طاووس ملائکت مگس‌ران
(دیوان / ۳۹۴)

خاقانی:

صبح‌خیزان کز دو عالم خلوتی برساختند مجلسی بر یاد عید از عید خوشتر ساختند
(دیوان / ۱۱۱)

سیف اسفرنگی:

صبح‌خیزان چو صبح غم عشق تو کنند مجلس انس هم از یاد تو برمی‌سازند
(دیوان / ۶۲۵)

خاقانی:

صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
(دیوان / ۳۲۰)

سیف اسفرنگی:

آه عبیربارش از دود آتش و جید هر صبح کله بندد بر طاق چرخ اعلی
(دیوان / ۴۶۰)

خاقانی:

ز خاقانی این منطق الطیر باشنو که چون او معانی سرای نیابی
(دیوان / ۴۱۹)

سیف اسفرنگی:

طوطیان منطق آموز الهی را به فن

منطق الطیر است در دیباجه گفتار من

(دیوان/ ۴۲۶)

خاقانی:

بد بیضای آفتاب نگر

زرفشان ز آستین معلم صبح

(دیوان/ ۴۶۵)

سیف اسفرنگی:

صبح چو آستین زر بر سر خاکیان فشاند

از سر حال جانفشان بر سر یار نازنین

(دیوان/ ۳۹۲)

خاقانی:

نافه شب را چو زد سیمین کلیدمشک تر در پرنیان بنمود صبح

(دیوان/ ۴۷۲)

سیف اسفرنگی:

تیر سحرگاه کرد نافه شب را کلید

مغز هوا را گشاد نفعه آن حس شم

(دیوان/ ۳۱۳)

خاقانی:

بهر بذلش نطفه خورشید رانقش در ارحام کان بست آسمان

(دیوان/ ۵۱۶)

سیف اسفرنگی:

آبستن مهر توست دوشیزه کان آریاز نطفه خورشید است حمل رحم معدن

(دیوان/ ۳۶۹)

ج) همانندی در مضمون و وزن و قافیه و ردیف / در مضمون و وزن: این دسته از ابیات سیف، جدا از مضمون، وزن و آهنگی خاقانی وار دارد؛ قوافی و ردیف‌های یکسان در پایان دو بیت نیز، بر شباهت ملموس و سماعی آن با شعر خاقانی می‌افزاید؛

خاقانی:

مادح شیخ امام عالم عامل که هست ناصر دین نبی مفتخر اولیا
(دیوان/ ۳۷)

سیف اسفرنگی:

ناصر شرع رسول هادی امت که هست خامه او رهنمای چون سخن انبیا
(دیوان/ ۱۰۱)

خاقانی:

متی دارم اگر بر سر نطم چو چراغ بنشانی خوش و آنکه بکشی زار مرا
(دیوان/ ۴۰)

سیف اسفرنگی:

تیغ ظلم آخته و نطح خطر گسترده ناله زار چه سود از نکشی زار مرا
(دیوان/ ۹۲)

خاقانی:

تو نکوتر کشی ایرا تو سبک دست تری خیز برهان ز گران دستی اغیار مرا
(دیوان/ ۴۱)

سیف اسفرنگی:

از می صافی روحانی ریحانی بوی به دمی بازخر از زحمت اغیار مرا
(دیوان/ ۹۱)

خاقانی:

بی روی و موی تو نبرد هیچ کس گمان بر آفتاب عنبر و بر عنبر آفتاب
(دیوان/ ۵۹)

سیف اسفرنگی:

گر هیچ وقت جلوه در آینه بنگری در مشک ماه بینی و در عنبر آفتاب
(دیوان/ ۱۱۷)

خاقانی:

خطبه به نام رفعت قدرش همی کند در اوج برج جوزا بر منبر آفتاب
(دیوان / ۹۵)

سیف اسفرنگی:

آن را که کرد خطبه مدحت به نام او از پایه سپهر نهد منبر آفتاب
(دیوان / ۱۱۸)

خاقانی:

صفتی است حسن او را که به وهم درنیاید روشی است عشق او را که به گفت برنیاید
چو نسیم زلفش آید علم صبا نجنبید چو فروغ رویش آمد سپه سحر نیاید
(دیوان / ۱۲۱)

سیف اسفرنگی:

نظری است چشم او را که به وهم درنیاید خطری است کار او را که به جهد برنیاید
شب وصل تو به جایی که فشاند زلف شاید به مشام اگر نسیم نفس سحر نیاید
(دیوان / ۶۲۳)

خاقانی:

چون نم ژاله ز خایه در تف خورشید جان حسود از تف حسام برآمد
(دیوان / ۱۴۵)

سیف اسفرنگی:

آن که ز تف سموم کینه او خصم جان به لب چشمه حسام برآرد
(دیوان / ۲۱۲)

خاقانی:

دیر زی ای بحر کف که عطسه جودت چشمه مهر است کز غمام برآمد
(دیوان / ۱۴۵)

سیف اسفرنگی:

دود سیاهیست کز محیط گه جود دست تو در صورت غمام برآرد
(دیوان/ ۲۱۳)

خاقانی:

از چار و هفت گیتی سلطان خلاصه آمد مختار چار ملت سردار هفت کشور
(دیوان/ ۱۹۱)

سیف اسفرننگی:

خوش کرده وقت خود را بر یاد عمده الملک استاد مکتب عقل مختار هفت کشور
(دیوان/ ۲۲۰)

خاقانی:

نام خدنگ تو هست صرصر جودی شکاف کنیت تیغ تو هست قلمز آتش بخار
(دیوان/ ۱۸۰)

سیف اسفرننگی:

چشمه خورشید وار بحر سخای تو باد از پی کشت (ظ:کنیت) نیاز قلمز زرین بخار
(دیوان/ ۲۶۳)

خاقانی:

شاهنشهی که بهر عروس جلال اوست هفت آسمان مشاطه و هفت اختر آینه
(دیوان/ ۳۹۹)

سیف اسفرننگی:

ای نوعروس بخت تو را بر سریر عز مشاطه چار مادر و سه خواهر آینه
(دیوان/ ۴۳۶)

خاقانی:

گر نه ردیف شعر مرا آمدی به کار مانا که خود نساختی اسکندر آینه
(دیوان/ ۴۰۰)

سیف اسفرننگی:

سودای خدمت تو بر آن داشت تا چنان شعر تو را ردیف کند چاکر آینه
(دیوان / ۴۳۶)

خاقانی:

اگر خواهی گرفت از ریز روزی روزه عزلت کلوخ انداز را از دیده راوق ریز ریحانی
(دیوان / ۴۱۲)

سیف اسفرننگی:

اگر خواهی که چون انگور نام سروری یابی به اشک از جرعه‌دان چشم راوق ریز پنهانی
(دیوان / ۵۰۰)

خاقانی:

نه نه ما را هنری نیست که گردون شکنیم خویشتن چند به فتراک هنر بر بندیم
(دیوان / ۵۴۲)

سیف اسفرننگی:

چون هنر عیب شد امروز به صورت خود را زشت باشد که به فتراک هنر بر بندم
(دیوان / ۳۳۷)

خاقانی:

بر دل غم فراق آسان چگونه باشد دل را قیامت آمد شادان چگونه باشد
خواهم که راز عشقت پنهان کنم ز یاران صحرای آب و آتش پنهان چگونه باشد
(دیوان / ۶۰۰)

سیف اسفرننگی:

دل بی غم تو آخر شادان چگونه باشد تا جان غم تو باشد پژمان چگونه باشد
گفتی که رو نهان دار اسرار عشق ما را بالا گرفته آتش پنهان چگونه باشد
(دیوان / ۶۲۷)

خاقانی:

خیز و به ایام گل باده گلگون بیار نوبت دی فوت شد نوبت اکنون بیار
(دیوان/ ۶۱۹)

سیف اسفرنگی:

باد سحرگه وزید صبح دمید ای نگار وقت صبح است خیز باده گلگون بیار
(دیوان/ ۲۶۱)

خاقانی:

کاشکی جز تو کسی داشتمی یا به تو دسترسی داشتمی
یا در این غم که مرا هر دم هست همدم خویش کسی داشتمی
(دیوان/ ۶۷۵)

سیف اسفرنگی:

جان به این حادثه درباختمی گر به جان دسترسی داشتمی
از غم بی کسی بگریستمی گر جز او هیچ کسی داشتمی
(دیوان/ ۶۷۰)

خاقانی:

مرا روزی نپرسی کآخر ای غمخوار من چونی دل بیمار چون است و تو در تیمار من چونی
میان خاک و خون چون صید غلطان است خاقانی نگویی کای وفادار جفا بردار من چونی
(دیوان/ ۶۸۱ و ۶۸۲)

سیف اسفرنگی:

نپرسی یک شبم هرگز که ای پژمان من چونی دلت بی وصل من چون است و با هجران من چونی
مرا کشتی و غلطان کرده در خون و نپسیدی که هان ای کشته در خاک و خون غلطان من چونی
(دیوان/ ۶۶۷)

د) همانندی در وزن و قافیه و ردیف: چنین می نماید که سیف، موضعی از دیوان خاقانی را بر اثر کثرت مطالعه پیش چشم داشته است، زیرا حتی آنجا که تنها در ارکان پایانی (قافیه و ردیف) به اقتضای خاقانی رفته است، باز واژگانی از کلام استاد شروان در اثنای شعرش وارد شده است؛

خاقانی:

گل به بیل تو ندارم من و گلگون قدحی می خورم تا ز گل گور دمد خار مرا
(دیوان / ۴۰)

سیف اسفرننگی:

نه از آن خم که کنند از گل او خاک تو را نه از آن می که نهند از گل او خار مرا
(دیوان / ۹۱)

خاقانی:

خسرو خورشید چتر آن که ز کلک و کفش پرچم شب یافت رنگ رایت صبح انتصاب
(دیوان / ۳۱۴)

سیف اسفرننگی:

چون علم آفتاب کرد فلک سرنگون یافت به تأیید فتح رایت شب انتصاب
(دیوان / ۱۱۴)

خاقانی:

آمد آن مرغ نامه آور دوست صبحگاهی کز آشیان برخاست
(دیوان / ۶۰)

سیف اسفرننگی:

مرغ اندیشه در هوای بیان همچو عنقا ز آشیان برخاست
(دیوان / ۱۴۹)

خاقانی:

کاو که داند زدن بر سر ضحاک پتک کی شودش پایبند کوره و سندان و دم
(دیوان / ۲۶۳)

سیف اسفرننگی:

پرتال جامع علوم انسانی

نی که چو ضحاک بود صبح و فریدونش مهر
کوره کاوه ائیر باد سحرگاه دم
 بر سر ضحاک زد تیغ فریدون درفش
 چون دم کاوه بزد بیش در آن روز دم
 (دیوان/ ۳۱۳)

خاقانی:

در عرضگه عشقش فتنه سپه انگیزد
 در رزمگه زلفش گردون سپر اندازد
 (دیوان/ ۵۷۸)

سیف اسفرننگی:

در رزمگه فتنه جزعش چو کمر بندد
 از ناوک مژگانش گردون سپر اندازد
 (دیوان/ ۱۹۲)

ه) همانندی در ترکیبات و واژگان: ترکیبات بدیع خاقانی بارها به شعر سیف راه یافته است.

خاقانی:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
 در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
 (دیوان/ ۱۷)

سیف اسفرننگی:

هم تو شناسی که من ملک سخن را به حق
 وارث خاقانیم بسته شروان نیم
 (دیوان/ ۳۱۶)

خاقانی:

عطسه او آدم است عطسه آدم، مسیح
 اینت خلف کز شرف عطسه او بود باب
 (دیوان/ ۴۴)

سیف اسفرننگی:

عطسه آدم آندم ار از سر عشق خاستی
عیسی فارغ از جهان دست به سر برآمدی
 (دیوان/ ۴۶۲)

خاقانی:

دل خرد مرا غمان بزرگ
از بزرگان خرده‌دان برخاست
(دیوان / ۶۲)

سیف اسفرنگی:

بینی به هر طرف که مبارز نظر کند
خردان دوربین و بزرگان خرده‌دان
(دیوان / ۳۶۳)

خاقانی:

در شکر ریز نوعروس سخن
نی مصریش خاطب هنر است
(دیوان / ۸۵)

سیف اسفرنگی:

نوعروسان سخن از مدح تو ناخواسته
برتر از بالای همت رسم و آیین یافته
(دیوان / ۴۵۶)

خاقانی:

قندز شب‌پوش او هست شب فتنه‌زای
صبح قیامت شده است از شب او آشکار
(دیوان / ۱۷۸)

سیف اسفرنگی:

شاه عمید آن حبش آن که کند آفتاب
قندز شب‌پوش او از مژده حور عین
(دیوان / ۳۹۸)

خاقانی:

گر به زمین افتدی هندسه رای تو
قوس قزح سازی طاق پل رود زم
(دیوان / ۲۶۴)

سیف اسفرنگی:

تکلمه عقل کل هندسه رای توست
چون گره سرگم چراست عقده جذر اصم
(دیوان / ۳۱۵)

خاقانی:

زاده طبع منند اینان که خصمان منند
 آری آری گریه هست از عطسه شیر ژیان
 (دیوان / ۳۲۸)

سیف اسفرنگی:

زاده طبع من است آن که در ایام تو
 همچو بنات سپهر نیست به کس متهم
 (دیوان / ۳۱۵)

خاقانی:

منتظران تواند مانده ترنجی به کف
 رخس برون تاز هان، پرده برانداز هین
 (دیوان / ۳۳۴)

سیف اسفرنگی:

از در بار خیال پرده برانداز هین
 پرده نشینان نگر بر در بار یقین
 (دیوان / ۳۹۷)

خاقانی:

یرحمک الله زد آسمان که دم صبح
 عطسه مشکین زد از صبای صفاهان
 (دیوان / ۳۵۴)

سیف اسفرنگی:

صبح دوم عطسه داد یرحمک الله گفت
 قطب که پیری است در خانقه آسمان
 (دیوان / ۳۷۰)

خاقانی:

خاقانی از این چرخ سیاه کاسه دون
 چونی تو از این گلخن خاکسترگون
 (دیوان / ۷۳۰)

سیف اسفرنگی:

به دور دولت مشتی سیاه کاسه دون
 ز شرم عمر گران جان سبک دلم چون کوس
 (دیوان / ۲۷۵)

تکمله و خاتمه

اثرپذیری سیف اسفرننگی از خاقانی، محدود به این نمونه‌ها نمی‌شود؛ آن‌چه در این وجیزه آمد، مصداق «یک حرف از هزاران» بود. برای آن‌که اشتراکات و همسانی‌ها را بیشتر نشان دهیم، از ذکر ابیاتی که تنها در وزن و قافیه شبیه یکدیگر بودند و به هیچ روی ماندگی لفظی و معنایی نداشتند، در گذشتیم.

به باور ما، سودمندی مقایسه میان دو شاعر هم‌زبان، در این است که گاه می‌توان از ناگشوده‌های شعری و غوامض زبانی یک شاعر از راه سنجش با شعر سراینده دیگر، گره‌گشایی کرد و یا به کمک دیوان یکی، تصحیحاتی در دیوان دیگری انجام داد؛ هم‌چنان‌که واژه «کنیت» در بیت زیر از سیف، در دیوان «کشت» کتابت شده، اما از راه سنجش شعر او با ابیتی از خاقانی درمی‌یابیم که واژه مذکور، باید کنیت باشد و نه کشت.

سیف اسفرننگی:

چشمه خورشید وار بحر سخای تو باد از پی کشت (ظ: کنیت) نیاز قلزم زرین بخار
(دیوان/ ۲۶۳)

بسنجید با این بیت از خاقانی:

نام خدنگ تو هست صرصر جودی شکاف کنیت تیغ تو هست قلزم آتش بخار
(دیوان/ ۱۸۰)

منابع

- اسفرننگی، سیف الدین (۱۳۵۷ش) *دیوان سیف الدین اسفرننگی*. با مقدمه و تصحیح زبیده صدیقی. مولتان پاکستان: وزیر اعوان - قومی ثقافتی مرکز بهبود.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲) *دیوان انوری*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- ایمان، رحم علی خان (۱۳۸۶) *تذکره منتخب اللطایف*. تصحیح و توضیح: حسین علیزاده و مهدی علیزاده، تهران: طهوری.
- بخاری، عمیق (۱۳۳۹) *دیوان عمیق بخاری*. با مقابله و تصحیح و جمع آوری سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- بیگدلی، آذر (۱۳۷۸) *آتشکده آذر*. نیمه دوم. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸) *دیوان مجیرالدین بیلقانی*. به تصحیح محمدآبادی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۶) *تاریخ جهانگشای جوینی*. براساس تصحیح علامه محمد قزوینی. به اهتمام سید شاهرخ موسویان. تهران: دستان [سه جلد در یک مجلد].
- رازی، امین احمد [بی تا]. *هفت اقلیم*. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۶۵) *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*. ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری. تصحیح، مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۳) *کلیات سعدی*. بر اساس تصحیح و طبع فروغی و مقابله با دو نسخه دیگر. تصحیح، تعلیقات و فهرس به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: دوستان.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۸۲) *تذکره الشعراء*. به اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۴۱) *دیوان سنایی*. با مقدمه و حواشی و فهرست به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۸) *دیوان حکیم سوزنی سمرقندی*. به تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیرکبیر.
- صفاء، ذبیح الله (۱۳۷۱) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات فردوس.
- فاریابی بلخی، ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد (۱۳۳۷) *دیوان ظهیر فاریابی*. به اهتمام تقی ینش. مشهد: کتابفروشی باستان.

فرخی سیستانی (۱۳۸۵) *دیوان فرخی سیستانی*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. چاپ هفتم. تهران: زوار.

قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷) *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*. ترجمه داوود اصفهانیان. تهران: گستره.

لودی، شیرعلی خان (۱۳۷۷) *مرآت الخیال*. به اهتمام حمید حسنی و بهروز صفرزاده، تهران: روزنه.

مختاری غزنوی، عثمان بن عمر (۱۳۸۲) *دیوان عثمان مختاری*. به اهتمام جلال‌الدین همایی. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ملک‌شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی (۱۳۸۶) *تذکره خیرالبیان*. تصحیح انتقادی: عبدالعلی اویسی. پایان‌نامه دکتری. راهنما: طاهره خوشحال و مرتضی هاشمی. دانشگاه اصفهان.

نظامی گنجه‌ای، الیاس‌الدین (۱۳۸۴) *لیلی و مجنون*. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ پنجم. تهران: قطره.

صدیق حسن خان (۱۳۸۶) *تذکره شمع‌انجمن*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد کاظم کهدویی. یزد: دانشگاه یزد.

عوفی، محمد (۱۳۳۵) *لباب‌الالباب*. از روی چاپ اروپا به تصحیح ادوارد براون و علامه قزوینی. با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی و چاپخانه محمدعلی علمی.

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹) *مجمع‌الفصحاء*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی